

چرا رژیم اسلامی ۲۵ سال دوام آورده است؟ (محمد پروین)

دورانی می‌اندیشیدم که پس از سر آمدن عمر رژیم اسلامی، شاید فرصتی بدست آید که با مدد روانشناسان و جامعه‌شناسان و دیگر متخصصان به این سؤال بپردازیم و در اینکه بر ما و جامعه ما چه رفت که رژیمی ضد بشر، توانست سال‌ها دوام بیاورد تامل کنیم و ریشه‌یابی نمایم.

حال، بر این گمانم که اگر این تامل را امروز نکنیم، علت و معلول‌ها را بررسی نکنیم و چاره‌ای نیاندیشیم، شاید آن روز موعود به این زودیه‌ها فرا نرسد و عمر ننگین این رژیم طولانی‌تر شود. این نوشتار ناظر بر این تامل است و اگر تاملی شتاب زده است، انگیزه‌اش مقاله‌ایست از آقای کریم لاهیجی که این واقعیت تلخ رابروشنی نشان می‌دهد که دوام و بقای سیستم ظلم اسلامی حاکم بر ایران تنها در گرو سرکوب و به مدد چماق داران و حزب اله آن نبوده و نیست.

بگذارید فهرست وار به چند عامل که به گمان من در بقای رژیم اسلامی نقش اساسی داشته‌اند اشاره کنم و پس از آن کمی عمیق‌تر به محدوده‌ای که تفکر لاهیجی‌ها را در بر می‌گیرد بپردازم.

۱- عامل اصلی، اختناق، ترور و وحشت و سرکوب نیروهای آگاه و مبارز جامعه بوده است که همه از آن آگاهیم و نیازی به تکرار آن نیست.

۲- زمینه دیگر، ایجاد توهم و شکاف در جامعه با شبیه‌سازیهای مختلف در زمینه‌های گوناگون و از این رو کنترل و اداره ناراضیت‌ها توسط عوامل خود رژیم بوده است. در راس همه این شبیه‌سازیها ایجاد نهاد جمهوری و مراکز قانون‌گذاری چون مجلس و غیره با این هدف بود که بتواند ظواهر یک حکومت دموکراتیک را که خواست مردم بود القا کنند. در ادامه و تکمیل این شبیه‌سازیها بود، که رژیم اسلامی باز هم برای کنترل خواست‌ها و ناراضیت‌های مردم، انواع و اقسام مقولات اساسی را بطور کاملاً قلب شده در جامعه ما و دنیا مطرح کرد. حقوق بشر اسلامی، جامعه مدنی، گفتگوی بین‌تمدن‌ها و غیره از ابزارهای بودند که در درون و بیشتر در برون ایران مورد مصرف قرار گرفت.

۳- کار موفقیت‌آمیز دیگری که رژیم برای برون آمدن از بحران و بن بست خود توانست انجام دهد این بود که در کنار ادامه کامل سیاست‌های خود، این توهم را هم دامن بزند که چون رژیمی همگون نیست، بخش‌هایی از آن میتوانند با ایجاد تغییرات مثبت در این سیستم، خواست‌های مردم را تحقق ببخشند. بخش‌هایی عاقل‌تر درون حاکمیت، ایجاد تغییراتی را برای حفظ موجودیت خودش و کلیت سیستم ضروری دید و داستان اصلاح‌طلبی و دوم‌خرداد بر بستر استیصال مردم در ایجاد تغییرات اساسی برای افتاد و برای رژیم در درون و برون مرز مشروعیت ایجاد کرد.

نکته‌ای را که اینجا باید مورد توجه قرار داد اینست که توسل رژیم به شیوه‌های دیگری علاوه بر سرکوب

توسط چماقداران و نیروهای مسلحش از این رو بود که دریافت تنها با اتکا به این نیروهای سرکوب
گر نمی تواند به نارضایتهای روزا فروز پایان بخشد.

رژیم اسلامی برای بقای خود، در کنار نیروهای سرکوب، از بسیاری عوامل و عناصر واپس گرا و سود جوی
جامعه ما هم استفاده کرده است تا شیوه های دیگری را که ذکر شد بکار گیرد. به گمان من این
واپس گرایان که بسیاری از آنها مدارک تحصیلی بالا دارند و خود را سیاست مدار و جامعه شناس میدانند
همراه با بسیاری از صاحبان سرمایه، نقش اساسی در حفظ رژیم داشته اند که ۲۵ سالست بطور
مداوم آدم میکشد اما بنحو شگفت آوری هنوز بر سر پاست و از جامعه جهانی طرد نشده است.

این واپس گرایان و سود جویان در دوران مختلف شکل گیری و حیات رژیم اسلامی به دلایل مختلف
و گاه متضاد پذیرا و توجیه گر جنایات آن بوده اند. علیرغم وجوه اختلاف فراوان، در یک چیز با هم اشتراک
نظر دارند و آن اینستکه بدلائل وجود اعتقادات مذهبی، سود جوئی و یا هر دو، برایشان مهم نیست که یک
حکومت مذهبی، حاکم بر مملکت ما باشد. دلشان میخواهد که رژیم ظاهر آراسته تری پیدا کند، حفظ
ظاهر را بیشتر بکند و یا اصلاحاتی انجام دهد ولی با اصل و اساس آن مخالفتی ندارند.

البته این روزها، مشکل است انسانها را از روی زمینه بحث ها و نوع مقولات و حتی شیوه استدلال آنها
شناخت. اکثر این کسانی که من واپس گرامیخوانم هم، جا و بیجا از تغییر و تحول صحبت میکنند، از دوران
مدرنیته و پسا مدرنیته نقد میکنند، حقوق بشر را ملاک و معیار قرار میدهند و در مورد ضرورت جدائی دین از
دولت داد سخن میدهند، اما در نهایت، آقای خاتمی و یا چهره های دیگری نظیر ایشان را عاملین تحقق این
ایده ها میدانند و نتیجتا سیستم واپس گرای اسلامی را پذیرا میشوند

بخش سود جویان داخل و خارج، از فقر و فلاکت اکثریت جامعه ما بیشترین استفاده های مالی را کرده و
میکند. اینها مایل به ایجاد تغییرات اساسی در سیستم نیستند، چرا که این تغییرات تمامی شبکه هائی
ارتباطی را که طی سالها با عوامل و عناصر رژیم ایجاد کرده اند از بین میبرد. شبکه هائی که امکان
فعالیت تجاری در داخل و خارج و صادرات و واردات را امکان پذیر ساخته است. یکی از این افراد اقرار
میکرد که "تازه فهمیده ایم که به چه کسی رشوه دهیم تا کارمان راه بیافتد. این رژیم که برود تازه باید از
ابتدا آغاز کنیم." شاهد اینهم هستیم که بسیاری از اینها سالی چندین بار با افراد خانواده خود برای دیدار
دیگر افراد خانواده و تفریح به خارج میایند و دهها هزارها دلار خرج میکنند در حالیکه خانواده های
بسیاری در ایران برای ادامه حیات، فرزندان خود را میفروشدند و یا به خود فروشی آنها رضایت میدهند.

بخش های عقب مانده دیگری در لباس های سیاسی و با شعار های پوچ، از بدو ایجاد رژیم اسلامی بنوعی
در خدمت رژیم اسلامی قرار گرفته اند و با تائید و کمک رژیم، تفکر منحط سیاسی خود را در میان طیف
وسعی از فعالان سیاسی در داخل و خارج ایران جا انداخته اند. این تفکر را من اندیشه توده ای میخوانم.

اندیشه توده ای اندیشه ایست که در سالهای جنگ سرد بین شرق و غرب رشد کرد. این اندیشه اگر چه

شعار عدالت اجتماعی را مطرح میکرد ولی بر اساس خصیصه های طبقاتی حاملین آن. تحقق آنرا در گرو اتکا و پیروی از "مادر سوسیالیسم"، اتحاد جماهیر شوروی قرار میداد که بنا را بر آن گذاشته که باحرکتهای از بالا نظیر کودتا و وابسته کردن دولتها به خود، "سوسیالیسم" را اشاعه دهد.

اگر چه عامل اتکای تفکر توده ای در دورانی، شوروی به اصطلاح سوسیالیستی بود، اما در طول سالهای متمادی بتدریج این اتکای به قدرت برای مقابله با امپریالیسم بصورت یک ایدئولوژی منحطی در آمد که حتی در محدوده های ملی اتکای به عقب مانده ترین اقشار جامعه را به صرف آنکه در مقام قدرت بودند پذیرفت و تبلیغ کرد. این تفکر توده ای که دیگر منحصر به حزب توده نیست و طیف وسیعی از راست و چپ را در بر میگیرد، ارتقا دهنده و حامی، سردمداران جنایتکار رژیم اسلامی چون، خامنه ای، رفسنجانی و خاتمی بوده است.

حاملان این تفکر، بسیاری از برنامه ها و ترفند های رژیم اسلامی را در داخل و خارج کشور پیش برده اند. آنها خمینی جلاد را بعنوان یک مبارز ضد امپریالیست ارزیابی کردند و در دوران پاگیری رژیم اسلامی، هر فرد و گروهی را که با رژیم اسلامی و جنایاتش مخالفت کرد عامل امریکا و از عوامل وابسته به سلطنت نامیدند و تا جایی پیش رفتند که آنها را لو دادند. "کانون مستقل دانشگاهیان دانشگاه صنعتی" را که من عضو آن بودم، به احتمال قریب به یقین یکی از همین افراد توده ای که تازه اکثریتی شده بود لو داد و تمام نام و نشان و جزئیات مربوط به کار و فعالیت های ما را در اختیار رژیم قرار داد. علیرغم آنکه چوب رژیم نهایتا به تن آنها هم خورد، منتها کماکان بر اساس خصلت تسلیم طلبی و اتکای به قدرت موجود، همچنان در اشکال مختلف به در یوزگی رژیم ادامه دادند

با پهن شدن بساط اصلاح طلبی، زمینه بسیار مساعدتری ایجاد شد تا این واپس گرایان بتوانند مردم را بیشتر برای پذیرش رژیم ترغیب و تشویق کنند. خوشبختانه بخش های پیشرو و جوان ما تحت تاثیر این تفکر عقب مانده و تسلیم طلب قرار نگرفته و علیرغم همه ترفند های آنان حاضر نیست تن به یک حکومت مذهبی بدهد. اما، این نیروی مخرب، از حرکت باز نمی ایستد.

با بی آبرو شدن اصلاح طلبان و اصلاح طلبی و عدم شرکت مردم در انتخابات محلی، انتخابات مجلس اسلامی نقش تعیین کننده ای یافته است. طرفداران رژیم همه خواهان آنند که مردم در روز انتخابات از خانه ها بیرون آیند تا بتوانند این امر را با عکس و تفسیر و همراه کردن با آماری دروغین به خورد جهانیان بدهند. این انتخابات بیشتر خوراک خارجی دارد. مسئله، توجیه ارتباط و کمک دولتهای غربی به این رژیم تروریست است و هیچ چیزی بهتر از این توجیه گر این نخواهد بود که بگویند مردم هنوز به این رژیم دل بسته هستند. از اینروست که انتخابات مجلس رژیم اسلامی نقش بسیار عمده ای در آینده رژیم اسلامی دارد و باید انتظار داشت که رژیم از هر مکر و نیرنگی برای کشاندن مردم به پای صندوقهای رای استفاده کند.

رژیم اسلامی برای فروختن مضحکه انتخاباتی خود، چهره هائی چون خانم عبادی را به صحنه آورده است تا به کمک برنده جایزه نوبل و وعده آنکه اسلام عزیز اگر خوب اجرا شود چندان بد هم نیست، مردم را از

خانه نشینی در آورده و به صحنه فضاخت انتخاباتی رژیم بکشند. پاره ای از برون مرزیها هم که متاسفانه در لباس حقوق بشر برای خود کسب نامی هم کرده اند، بلندگو و مسئول تدارکات خانم عبادی در خارج شده اند و ارتباطات خود را با رژیم از طریق قلب مفاهیم حقوق بشر نه تنها توجیه بلکه تبلیغ میکنند.

با نزدیک شدن انتخابات شاهد عیان شدن چهره های واقعی بسیاری هستیم که با همه ظاهر فریبی ها رو در روئی اشان با جنبش آزادی خواهانه مردم ما آشکار شده است. از اینروست که دیگر در برخورد به آنان جای هیچ نوع مماشاتی نباید باشد. باید آن بخش از مردم را که علیرغم همه تمهیدات تسلیم طلبان حاضر نشده اند تن به خفت قبول رژیم اسلامی بدهند یاری داد. این تسلیم طلبان روشنفکر نما را که از عوامل حیات ۲۵ ساله رژیم بوده و هستند. باید افشا کرد و نگذاشت که بیشتر به توهامات دامن بزنند. امیدوارم برای آنانی که با من و گروه ما آشنا نیستند، اینکار با برخوردهای شخصی و ترور شخصیت و غیره اشتباه نشود.

اخیرا به مناسبت سالگرد روز جهانی حقوق بشر، مقاله ای از آقای دکتر کریم لاهیجی در سایت کامپیوتری گویا منعکس شده است. بد نیست یادآور شوم که سایت "گویا" همانند همتای خود سایت "پیوند" یکی از ارگانهای غیررسمی اصلاح طلبان است و کمترخبر و بحثی را از جانب کسانی که در خدمت این امر نباشند منعکس میکند. بعنوان نمونه حتی یکی از مقالات و کارها و اعلامیه های گروه ما را منعکس نکرده است و ما در بایکوت کامل هستیم.

فرستی نیست که همه نوشته آقای لاهیجی را برایتان بازگو کنم. در واقع احتیاجی هم به آن نیست. ایشان بعد از مقدار زیادی کلی گوئی در مورد حقوق بشر، با این جمع بندی که جان کلام ایشان است، مقاله خود را پایان می بخشد:

"رابطه ما مدافعان حقوق بشر با حکومت و حاکمیت سیاسی نه مبتنی بر قهر و دشمنی است و نه حتی تقابل با حکومت زیرا ما به قدرت سیاسی چشم ندوخته ایم و در رقابت سیاسی شرکت نداریم. رابطه ما با حکومت بر مبنای تناظر است و اگر حکومت با ما حاضر به گفتگو نباشد، این دیگر مشکل اوست."

ایشان بعد از چند خطی انشا نویسی در مورد حقوق بشر در ایران مینویسد:

"انتظار ما مدافعان حقوق بشر از حکومت اینستکه حد خود و ما را بشناسد و اگر با ما از در تناظر و گفتگو در راستای بهبود وضعیت ساختاری و عملی حقوق بشر در ایران در می آید، متوقع نباشد که بر موارد نقض حقوق بشر چشم به بندیم. توقع ما از رقبا و مخالفان حکومت هم اینستکه جایگاه و موقعیت سازمان های حقوق بشر را تشخیص دهند و از ما نخواهند که مواضعی همچون سازمان های سیاسی اتخاذ کنیم و به دنبال براندازی باشیم و یا موافق یا مخالف اصلاح طلبان. تنها در چنین زمینه ای است که سازمانهای مدافع حقوق بشر همچون دیگر نهادهای جامعه مدنی، جایگاه حقیقی خود را در جامعه کنونی و آینده

ایران خواهند یافت و قادر خواهند بود که نقش خود را به عنوان میانجی بین شهروند و حکومت ایفا کنند. با این امید که در طلوعه پنجاه و پنجمین سالگرد تصویب اعلامیه حقوق بشر، در خواست های ما مورد قبول و عنایت تمامی مخاطبین این نوشته قرار گیرد.

فکر نمی کنم احتیاجی به تفسیر باشد. این جمع بندی به خوبی یکی از نمونه تفکرات و اندیشه‌هایی را نشان می‌دهد که خواسته یا ناخواسته به بقا و دوام سیستم جهل و کشتار اسلامی کمک کرده است. تفکری که بعد از ۲۵ سال شاهد جنایات یک سیستم بودن، کماکان می‌خواهد حقوق بشر را از آن گدائی کند. ایشان خیال رژیم را راحت میکند که رابطه ما با شما مبتنی بر قهر و دشمنی نیست و ما بدنبال براندازی نیستیم، بلکه بدنبال گفتگوی با شما هستیم و گله میکند که اگر حکومت با ما حاضر به گفتگو نباشد، این دیگر مشکل اوست.

یکی از انگیزه های برخورد ما به تفکر آقای لاهیجی اینست که ایشان نظرات خاص تسلیم طلبانه خود را بگونه ای عام و جا و بی جا از جانب "ما مدافعان حقوق بشر" عنوان میکنند و این سازش و تسلیم را نیز با برداشت ها و تعاریفی به غایت غلط از کارهای حقوق بشری، توجیه میکنند.

آقای لاهیجی نیز همانند همه کسانی که بدنبال استحاله این رژیم هستند نمی خواهد به این امر بدیهی توجه کند که نقض حقوق بشر در ایران مندرج در قانون اساسی رژیم و ملحقات آن نظیر قانون جزای اسلامی میباشد و تمام جنایات رژیم قانونی است. به همین دلیل توقف نقض حقوق بشر در ایران در گرو تغییر این قانون است. تغییر قانون اساسی رژیم هم معنایی جز تغییر، سرنگونی، براندازی و یا فروپاشی رژیم ندارد. بنابراین آقای لاهیجی که خود را با "ما مدافعان حقوق بشر" تعریف میکند ولی سرنگونی این رژیم را امری ناپسند و مغایر حقوق بشری می دانند، هرگز نخواهد توانست مدافع حقوق بشر باشند، جز آنکه دفاع از حقوق بشر را با انشا نویسی، زد و بند و گدائی از رژیم و صدور اعلامیه‌های بی خاصیت تعریف کنند.

آقای لاهیجی به شیوه ای بسیار مکانیکی و دگم که با دنیای واقعیات همخوانی ندارد از مقولات اساسی و حقوق بشر صحبت میکنند. ایشان که گوئی تازه از کره‌ای دیگر آمده اند و از ماهیت و کارنامه رژیم اسلامی شناختی ندارد، میگوید ما باید موضعی اختیار کنیم که بتوانیم نقش خود را بعنوان میانجی بین شهر و حکومت ایفا کنیم. تعریفی که ایشان بدست میدهد، تعریف یک نهاد مدنی در سیستمی است که به حداقل موازین انسانی اعتقاد دارد. زن را موجود درجه دوم نمی شناسد، سنگسار نمی کند، هزار هزار نمی کشد، دختران جوان را بقصد تجاوز دستگیر نمی کند. به دختران باکره قبل از اعدام تجاوز نمی کند و این جنایات را با قانونی کردن آنها نهادینه نکرده است. ایشان با دم زدن از تناظر و میانجی گری با این رژیم، بیشتر از هر عنصر درونی رژیم، هر اصلاح طلب رژیم، و هر تسلیم طلب آغشته به تفکر منحط توده ای، به رژیمی آدم خوار مشروعیت میدهد.

آقای لاهیجی، که بر گروه خود نام جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران نهاده است، آنجا که به عملکرد و

موضع گیری در قبال رژیم میرسد، سعی دارد که ادای سازمانهای حقوق بشر بین المللی را در آورد و بگوید ما در قبال حکومتها موضع نمی گیریم. ایشان نمی خواهد به این حقیقت توجه کند، که سازمانهای بین المللی بعلت آنکه با تمامی دولتهای دنیا روبرو هستند، عملاً اگر بخواهند هم قدرت و امکانات آن را ندارند که از هر کشور و دولتی آنچنان شناختی پیدا کنند که بتوانند در قبال همه آنها موضع بگیرند. تفاوت اساسی عملکرد گروه های حقوق بشری که تلاششان معطوف سرزمین خودشان هست با سازمانهای بین المللی دقیقاً همین جاست.

گروههای حقوق بشری چون گروه "مهر" که توجه و تلاششان عمدتاً در مورد ایران است برای خودشان نقش متفاوتی قائلند. ما بعلت شناخت سیستمی که ۲۵ سال بطور سیستماتیک و قانونی آدم میکشد، بعلت شناختمان از ساختار سیاسی در ایران، بعلت شناختمان از نتایج ویرانگر دخالت دین در دولت، بعلت آشنائیمان با هزاران قربانی بی نام و نشانی که حتی سازمانهای بین المللی از آنها غافلند، بعلت آنکه میدانیم که اکثریت جوانان ما این سیستم ستمگر عقب مانده را نمی خواهند، بدرستی و بر عکس تسلیم طلبان امید به تغییر درونی اش هم ندارند و به دهها دلیل دیگر، خودمان را به نادانی نمی زنیم و امید نمی بندیم که با خواهش و تمنا و گفتگو و تناظر با این جنایتکاران میتوان نقض حقوق بشر را در ایران متوقف کرد. ما برعکس آقای لاهیجی معتقد نیستیم که با نامه نگاری و درخواست و خواهش و تمنا از بنیان جنایت در ایران نظیر خامنه ای و خاتمی و غیره، در وضعیت حقوق بشر در ایران تغییری ایجاد خواهد شد.

البته ما بدنبال قدرت سیاسی نیستیم. در رقابت های سیاسی دخالتی نمی کنیم. هیچ فرد و یا حزبی را که مدعی کسب قدرت سیاسی هست حمایت نمی کنیم. نه آنکه اینکار بد باشد. بلکه از این رو که جامعه ما علاوه بر سازمانهای طالب قدرت سیاسی احتیاج به نهادهائی دارد که صرفنظر از قدرت سیاسی حاکم بتوانند همیشه مراقب قدرت سیاسی حاکم باشند و ظلم و جور آن را بدلیل تعلق خاطر خود نادیده نگیرند. این بدان معنا نیست که خواهان بر چیده شدن بساط ظلم سیستم اسلامی نباشیم. رژیم اسلامی بزرگترین ناقض حقوق بشر در ایران و بزرگتری مانع بر سر کسب آزادی و دموکراسی در ایران است. بهمین دلیل هم توقف نقض حقوق انسانها در ایران در گرو نابودی این رژیم است و این را بیشتر از همه باید مدافعان حقوق بشر درک نموده و خواهان آن باشند. متأسفانه امثال آقای لاهیجی و خانم عبادی شیوه تفکر دیگری دارند.

آنها پرداختن دیگران به این واقعیت که نقض حقوق بشر، مندرج در قانون اساسی این رژیم است و جز با برافتادن رژیم اسلامی متوقف نخواهد شد، را امری سیاسی و غیر حقوق بشری می دانند اما دفاع از بخشی از همین رژیم را که به اعتقاد آنها اصلاح طلب هستند تحت عنوان حمایت از اصلاحات جایز میدانند. این بهانه همه کسانی است که مبنای کار خود را تناظر و گفتگو و گدائی حقوق بشر گذاشته اند. مخالفت با رژیم اسلامی را کاری سیاسی میدانند و در حد کارهای حقوق بشری نمی دانند، اما ارتقا و کمک به این رژیم را کاری سیاسی نمی دانند و جایز میشمارند. آنها از هر چه بخواهند میتوانند دم بزنند، هر نامی بخواهند میتوانند بر خود نهند ولی بر اساس تحلیل ما "مدافع حقوق بشر" نمی توانند باشند. آنها توجه

ندارند که در شرایط ایران هیچ خواستی سیاسی تر از طلب حقوق بشر نیست چرا که اولین شرط دستیابی به آن در گرو نابودی نهادیست که نقض حقوق بشر را قانونی کرده است.

تسلیم طلبان ما در دورانی که اکثریتی از مردم و نیروهای سیاسی ما بدنبال تحریم انتخابات هستند، چرا که نمیخواهند هیچ شبهه‌ای در عدم مشروعیت داشتن رژیم ایجاد شود و بیش از همیشه احتیاج دارند که تنفر آنها از یک سیستم آدمکش بگوش جهانیان برسد، میخواهند بین آنها و آدم خواران حاکم بر آنان میانجی شوند. احتمالاً این میانجی‌گریها بود که این دوستان را بهنگام اعطای جایزه نوبل در کنار هم قرار داد. آنها هموار کننده راه اتحادیه اروپا شده‌اند که برای توجیه کمک‌هایشان به سیستمی تروریست و آدمکش سالهاست میکوشند که چهره کثیف آنان را بزرگ کنند و عزم خود را جزم کرده‌اند تا به اتکای وجود این افراد در جامعه ما، به کالبد در حال احتضار اصلاح طلبی جانی بدمند.

در آخر سخن به حرف اولمان بر میگردیم. باید در کار آن روشنفکر نمایانانی که رژیم واپس‌گرای اسلامی را به نوعی برای ما تجویز میکنند تامل کرد و از نسل سوخته‌ای که شاید مرا هم در بر بگیرد دل برید. تکیه‌گاه همه باید آن بخش از جامعه ما باشد، که رها از هر گونه تفکر تسلیم طلبانانه در جستجوی آزادی و رهائیست و لیاقت خود را و مردم خود را بسیار بالاتر از آن میدانند که در منجلا ب رژیم اسلامی جستجویش کند. باید به این بخش که خوشبختانه بسیاری از جوانان ما را نیز در بر میگیرد کمک کرد تا با ایجاد تشکیلاتی جدا از حاکمیت و تسلیم طلبان واپس‌گرا، مبارزات آزادی خواهانه را شکل دهند، استراتژی و تاکتیک مناسب برای سلب قدرت از رژیم تعیین کنند و به انسان ستیزیهای رژیم اسلامی پایان بخشند. آینده ایرانی آزاد از بند رژیم اسلامی را اینگونه میتوان رخم زد. جامعه برون مرزی بجای آنکه به دام نسل سوخته بیافتد و به جنگ وجدل با آنان و یا ارتقای افکار آنان بپردازد باید آنان را بشناسد و تمرکز خود را بر کمک و برپائی چنین تشکیلات مستقلی بنهد. کاریکه خود بزرگترین عامل اتفاق و اتحاد برون مرزبان و پیوند آنان با درون مرز هم خواهد شد.

در نوشته‌ای دیگر به این سؤال خواهیم پرداخت که چرا رژیم اسلامی با وجود توسل به همه ابزار و عواملی که در این نوشته مطرح شد و علیرغم این واقعیت تلخ که ۲۵ سال دوام یافته است هنوز موفق به تثبیت خود نشده است. در این رابطه نگاهی دقیق‌تر به چند و چون رشد سازمانی جدا از حاکمیت خواهیم کرد که ناظر بر مقولاتی چون استراتژی و تاکتیک نیز خواهد بود.

محمد پروین
دسامبر ۲۰۰۳

MEHR Iran
P.O. Box 2037
P.V.P., CA 90274
USA

Tel: 310 - 377 - 4590
Fax: 310 - 377 - 3103
E-mail: mehr@mehr.org
URL: <http://mehr.org>